

بسم الله الرحمن الرحيم

«قانون و سبک زندگی»

مصاحبه با سید حسین شرف الدین، عضو هیات علمی موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی
ره (چاپ شده در ویژه نامه داخلی مرکز تحقیقات مجلس شورای اسلامی. قم)

(۱) تعریف و تلقی شما از سبک زندگی چیست؟

سبک زندگی، حسب دیدگاه غالب نظریه پردازان این حوزه، معرف الگوها، راه و رسم ها، شیوه ها و ترجیحات رفتاری و عملی جاری و رایج در میان افراد و گروههای مختلف یک جامعه است. سبک زندگی، بواقع نامی است برای یک کل یعنی مجموعه ای نسبتاً منسجم از معانی و رفتارهای به هم پیوسته و دارای ارتباط نظاموار یا منظومه ای یا الگویی انتزاعی از آنها. و به بیان دیگر، سبک زندگی، الگویی همگرا (کلیت تامی) یا مجموعه منظمی از رفتارهای درونی و بیرونی، وضع های اجتماعی و دارایی ها است که فرد یا گروه بر مبنای پاره ای از تمایلات و ترجیحات (سلیقه) اش و در تعامل با شرایط محیطی خود ابداع یا انتخاب می کند.

منبع اخذ سبک، فرهنگ غالب (و در مواردی فرهنگ وارداتی)، بسترها و فرصت های محیطی یا ظرفیت ها و زمینه های اجتماعی در کنار مجموعه ای از ویژگی ها، انتظارات، ترجیحات و علایق و سلايق فردی است. فرهنگ غالب یا هویت فرهنگی به عنوان منبع اصیل ارزشی هنجاری سبک های زندگی خود به عنوان یک متغیر وابسته در بستر زمان، در پرتو استعدادها و ظرفیت های فطری و وجودی، تعاملات جمعی، ضرورت های حیات اجتماعی، قراردادهای اجتماعی، اقتضائات زیست محیطی و جغرافیایی، تجربیات زیستی، عقلانیت و خرد جمعی، خلاقیت ها و سلايق فردی و گروهی، الهام گیری و تاثیرپذیری مستقیم و غیر مستقیم از ادیان الهی، اشاعه فرهنگی و... به صورتی انضمامی در عرصه های مختلف شناختی، احساسی، رفتاری و اقلیم های زیست جهانی (فرهنگی اجتماعی) عینیت می یابد و به مثابه روحی در قالب سبک های زیستی مختلف تبلور می یابد.

لازم به ذکر است که سبک زندگی از دید برخی از جنس الگو، قاعده، فرم و صورت کنش های ذهنی و عینی است و از دید برخی از جنس محتوا، معنا، ذهنیت یا مظر و محتوا این ظروف است.

به لحاظ گستره نیز سبک زندگی تقریباً همه ساحت های زیستی فرد در همه حوزه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و همه جنبه های زندگی اعم از فردی و اجتماعی، مادی و غیر مادی، عینی و ذهنی، ثابت و متغیر، فرایندی و شی واره را شامل می شود. لازم به ذکر است که مفهوم سبک اگر چه به لحاظ گستره مصداقی تقریباً همه عناصر و مولفه های عینی و نمادین رایج در دنیای انسانی و زندگی روزمره را در بر می گیرد، اما غالباً به جلوه های رفتاری و نمودهای عینی آن - به دلیل امکان مشاهده، سنجش و ارزیابی - بذل توجه می شود.

توضیح این نکته لازم است که در تلقی های رایج جامعه ما، سبک بیشتر به راه و رسم غالب، شیوه، قاعده، منطق عملی، ترجیحات جمعی تفسیر می شود. به بیان دیگر، بیشتر جنبه فرهنگ غالب دارد تا خرده فرهنگ و امری جمعی است تا فردی. عرصه ظهور آن نیز نه یک حوزه که تمامی ساحت های زیستی و عرصه های حیات فردی و جمعی است.

۲) نسبت میان دین (و مشخصاً اسلام) با سبک زندگی را چگونه ارزیابی می کنید؟

سبک زندگی مطابق تعریف، الگو یا کلیت رفتاری ناشی از تمایلات و ترجیحات فردی است. تمایلات و ترجیحات نیز متأثر از نظام معنایی افراد است و دین یکی از مهم ترین و بلکه از برخی جهات، بی بدیل ترین نظام معنایی است. ادیان الهی همواره با بهره گیری از ظرفیت های آموزه ای، تجربیات تاریخی، نهادها و ساختارهای اجتماعی، امکانات و فرصت های عصری و محیطی، سعی داشته اند تا پیروان خود را در مسیر ایجاد و استقرار سبک های زندگی مطلوب و متناسب با اقتضائات بینشی و ارزشی مورد اعتقادشان و ضرورت های جهانی که در آن می زیند، هدایت کنند.

از این رو، با توجه به نقش قاطع دین در آفرینش و اصلاح فرهنگ و جهان زیست جمعی، مشارکت آن در خلق و ویرایش و پالایش سبک ها نیز به عنوان مشتقات فرهنگی اجتناب ناپذیر به نظر می رسد. سبک های زیستی به مثابه عناصر ایدئولوژیک و مظاهر حکمت عملی نسبت مستقیم و ربط علی با جهان بینی و

حکمت نظری متناسب دارند. جهان بینی دینی و اسلامی نیز اقتضائات ارزشی، هنجاری، رفتاری و سبکی خاص خود را دارد. بدیهی است که مومن و جامعه ایمانی به اقتضای ایمان و اعتقاد و فلسفه زیستی خود نمی تواند در قلمروهای زندگی و تعاملات خویش با هر شیوه و سبکی، سلوک کند.

اسلام به عنوان آخرین و کامل ترین نسخه هدایتی و تشریحی خداوند، برای فرهنگ سازی و جامعه سازی و سامان دهی به نظام زیستی مومنان، اصولی را برای سیاست گذاری و نهادسازی و نظام سازی در عرصه های مختلف فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، خانوادگی، فراغتی و... تشریح کرده و به تناسب نیازهای ثابت و متغیر فردی و اجتماعی انسان، احکام ثابت و متغیری را متناسب با مصالح و مفسدات واقعی و اقتضائات طبیعی و اجتماعی انسان در نظام تشریحی خود تدارک دیده است و با درج عنصر اجتهاد به عنوان نیروی محرک اسلام در راستای ایفای رسالت جاودانه اش، قابلیت تجدید شونده مستمر این تعالیم- در چارچوب اصول و احکام ثابت- متناسب با تغییرات زمان و پاسخ گویی همواره به نیازهای ثابت و متغیر را تضمین کرده است. به بیان دیگر، اسلام دین تمام زندگی است، و لذا هیچ امری از حیات را نمی توان خارج از حوزه شمول و اطلاق آن تصور نمود. اسلام همواره داعیه دار تمامی عرصه های حیات فردی و جمعی، درونی و بیرونی، مادی و معنوی و دنیوی و اخروی بوده است. از این رو، ترسیم خطوط کلی حیات طیب این جهانی در عرصه های مختلف زیستی، بخشی از ماموریت ذاتی و گوهری اسلام به عنوان آخرین، کاملترین و جامع ترین دین الهی است.

فقه اسلامی به عنوان یک نظام ارزشی هنجاری جامع (متضمن احکام عبادی و معاملی، حقوق و تکالیف، اخلاق و آداب دینی و نه لزوماً مجموعه ای از ابواب و احکام استنباط شده مندرج در قالب متون فقهی) به همه ابعاد زیستی بشر عطف توجه کرده و همه ساحات فردی و اجتماعی را مستقیم و غیر مستقیم در سپهر عام و گستره هنجاری خویش مندرج ساخته است. فقه همچنین برای تامین اهداف و اجرای احکام و قوانین اجتماعی خود به تشریح حکومت اسلامی با محوریت ولایت فقیه با ویژگی ها و وظایف خاص، فرمان داده است. زمینه سازی برای نشرو ابلاغ تعالیم الهی، اجرای احکام، شکوفایی استعدادها و ظرفیت های انسانی، بسط اخلاق و معنویت در زندگی فردی و اجتماعی، اجرای قسط و عدل، برقراری امنیت، ایجاد توسعه همه جانبه، تامین رفاه و امکانات منطبق با استانداردهای ضروری زندگی، مبارزه قاطع با همه اشکال و مظاهر فساد و تباهی و به طور کلی بستر سازی برای تحقق حیات طیب را از اساسی ترین وظایف آن قرار داده است.

فقه اسلامی علاوه بر اینکه خود یکی از منابع و مراجع مهم و بدیل ناپذیر تاسیس و امضای سبک های زندگی است، سایر منابع هنجاری (همچون قوانین و مقررات، آداب و رسوم، مصلحت سنجی های عقلایی (بنائات عقلاء)، استحسانات ذوقی و زیباشناختی) را نیز به اقتضای جایگاه محوری و نقش تعیین کننده اش، در راستای اهداف ارزشی خود سامان دهی می کند یا انتظار می رود که بکند. از این منابع، تنها «اخلاق» مبتنی بر حسن و قبح عقلی به دلیل برخورداری از موقعیت فرا فقهی استشنا شده است. از این رو، فقه (با تکیه بر منابع خاص نقلی، عقلی و عرفی)، اخلاق، عرف و بنائات عقلایی، سه نظام مرجع کلان برای شناسایی و استخراج عناصر هنجاری سبک زندگی در جامعه دینی خواهند بود.

لازم به ذکر است که سبک های استنباط شده یا ملهم از دین (که البته در مراحل آغازین، نه به صورت یک منظومه تدوین یافته که بیشتر در قالب مجموع گزاره های هدایت گر فرد به کنش های مطلوب تبلور می یابند) بیشتر ماهیت هنجاری و تجویزی داشته و از سنخ بایدها و نبایدهای بینشی، احساسی و رفتاری و از جنس حکمت های عملی اند. این سبک ها بویژه برای مومنان و موالیان آن دین، از مطلوبیت و مقبولیت بلامنازع برخوردار بوده و زمینه ها و پشتوانه های التزامی بیشتری دارند. به دلیل ابتنا بر نظام باورها و ارزشهای متعالی، از منطق توجیهی قوی تر برخوردارند. بدیهی است که میزان التزام عملی به رعایت سبک های جاری در هر جامعه اعم از دینی و غیر دینی، نسبت مستقیمی با گفتمانهای غالب فرهنگی، نظام های ارزشی و هنجاری حاکم، اقتضائات حیات اجتماعی و ضرورت های کارکردی، توجیه پذیری عقلانی، فقدان موانع، اراده و خواست جمعی و پشتوانه ها و ضمانت های اجرایی دارد. سبک های زندگی دینی یا ملهم از دین نیز همچون سایر سبک های زیستی متضمن عناصر ثابت و متغیر بوده و به اقتضای زمان و مکان، درجاتی از تغییر را تجربه می کنند.

۳) قانون که مجموعه باید و نبایدهای حقوقی است چقدر و چگونه می تواند سبک زندگی را شکل دهد؟ ابتدا بهتر است تلقی خود از قانون را با عطف توجه به تلقی های رایج و با هدف ایجاد تفاهم بازخوانی کنیم. واژه «قانون» در تلقی رایج و معمول، غالباً منصرف به «حقوق موضوعه و مجعوله» است یعنی مجموعه ایی از اوامر و نواهی و الزاماتی که با مرجعیت و محوریت نهادهای رسمی وابسته به حاکمیت سیاسی با هدف تعیین و تصویب وظایف و تکالیف شهروندان و نهادها و سازمانهای اجتماعی (ارتباطات متقابل مردم با یکدیگر، با سازمانها و با دولت)، با استناد به منابع و مجاری معین و با توسل به سازوکارهای تعریف شده استنباط و استخراج شده و در قالب اصول و موادی سامان یافته و جهت عمل و اجرا به عموم ابلاغ شده است. قوانین یا قواعد حقوقی در هر جامعه، حقیقتاً یا ادعائاً، مبین ارزشها، اهداف، آرمانها و

کمال مطلوب های جمعی اند. ویژگی دیگر قانون، برخورداری از ضمانت اجرای رسمی است و حاکمیت با تکیه بر قوای قهریه، فرایند اجرای آن را در مجاری خاص، تضمین کرده است.

کارکرد اصلی قانون، هدایت و راهبری کنش گران اجتماعی در عرصه های مختلف حیات جمعی و در نهایت نهادسازی و تثبیت الگوهای عملی در این حوزه هاست. نتیجه مترتب بر اجرای آن در کلان جامعه، ایجاد نظم و هماهنگی (بخشی یا کلی) نسبتا پایدار در سطوح رفتاری و کنشی افراد و سازمانهای فعال و عاملیت های حقیقی و حقوقی، و پیش بینی پذیری روند امور در شرایط عادی است. نیازی به ذکر نیست که قوانین نه علت و موجد رفتار که مستند، معیار و مرجع رفتارند. قانون همچنین در صورت داشتن شرایط لازم می تواند اصلاحات اجتماعی را امکان پذیر سازد، جهت تکاملی حرکت انسانی و سیر تحولات اجتماعی را مشخص می کند و...

گوهر اصلی و هسته بنیادین قانون و نظام حقوقی یک جامعه، ارزش های برگرفته از باورهای هستی شناختی، انسان شناختی، جامعه شناختی، الهیاتی و فلسفه مرجح زیستی است که به طرق مختلف در فرایندهای شکل گیری، سامان یابی، نقش آفرینی و تثبیت یک نظام حقوقی انعکاس می یابد. قانون بواقع ترجمان هنجاری ارزش های پذیرفته شده در یک فرهنگ به صورت حق، تکلیف یا اختیار حقوقی است که با واسطه به باورهای زیرساختی در حوزه های فوق، اتصال و ارتباط می یابد. این ارزش ها که اصولا در مجموعه ای از مفاهیم، تصورات کلی و مفروضات پایه خلاصه شده اند، هدایت گر عرف و حقوق دانان جامعه در مسیر استنباط قوانین و قواعد عملی متناسب اند. قانون گذار با متعین کردن ارزش در قانون، آن را از حالت ذهنی بیرون آورده و به آن صراحت و عینیت می بخشد. قانون به این اعتبار یکی از فرآورده ها و محصولات فرهنگی است که قاعدتا با سایر فرآورده های فرهنگی و تمدنی جامعه مربوط ارتباط و اتصال تنگاتنگ دارد، بر آنها تاثیر گذاشته و به تبع آنها دستخوش تغییر می شود. لازم به ذکر است که قانون به عنوان ضابطه و ملاک رفتار اجتماعی، آنگاه تحصیل می یابد، قوام می گیرد و فعلیت پیدا می کند و به امور اجتماع نظم و نسق می دهد که در چارچوب یک «سیستم حقوقی» قرار داده شود. همانگونه که در قبل اشاره شد، کارکرد اصلی نظام حقوقی، ایجاد انسجام اجتماعی به عنوان یک عنصر قوام بخش حیات جمعی است. جامعه تنها در فرض برخورداری از نظم و انسجام ساختاری است که می تواند رشد و شکوفایی در عرصه های مختلف حیات اجتماعی را تجربه کند. بدیهی است که «توسعه همه جانبه» تنها در سایه هماهنگی و وفاق اجتماعی تحقق می پذیرد و جامعه به آرمان ها و ایده آلهای مورد نظر خود دست می

یابد. براین اساس، قانون اگر چه خود یک محصول فرهنگی تمدنی است اما در فرض داشتن شرایط لازم، با واسطه می تواند زمینه جامعه سازی، فرهنگ سازی، تمدن سازی و رشد و توسعه همه جانبه را فراهم آورد.

از این رو، سبک یا سبک های زندگی نیز به عنوان منظومه هایی تالیف یافته از عناصر فرهنگی، از همه قواعد هنجاری مورد قبول جامعه از جمله هنجارهای قانونی تاثیر پذیرفته و هر سبک بسته به نوع آن، در مقام شکل گیری، اعتبار یابی، ترویج و استمرار، به درجاتی با هنجارهای قانونی پیوستگی دارد. در جامعه کنونی که روند امور در جهت دخالت هر چه بیشتر نهادهای حاکمیتی (اعم از مستقیم و با واسطه) در عرصه های مختلف حیات جمعی و فرهنگ عمومی جریان دارد، هنجار قانون به مثابه حلقه واسطی، این دخالت را سامان داده و رسمیت می بخشد. بعد از این مقدمه نسبتا طولانی برگردیم به پاسخ به سوال شما:

این سوال را با عطف توجه به دو مجرای خرد و کلان قانون می توان پاسخ گفت. در بخش کلان، تردیدی نیست که مهندسی فرهنگ، تدوین سیاست های راهبردی در حوزه فرهنگ، طراحی و تدوین یا تایید و تقویت الگوهای مطلوب زیستی در عرصه های مختلف حیات جمعی، هدایت و راهبری قاعده مند همه سازمان ها و نهادهای رسمی و غیر رسمی درگیر در فعالیت های فرهنگی، نظارت و کنترل بر فرایندهای تولید و توزیع محصولات فرهنگی، سامان دهی به فرایندهای جامعه پذیری، فرهنگ سازی، گفتمان سازی، نظام سازی، نظم و انسجام فرهنگی، هدایت افکار و احساسات جمعی و... بخشی از وظایف کلانی است که دولت های پرمشغله مدرن موسوم به «دولت رفاه» در حوزه فرهنگ و فرهنگ سازی برای خود قائل شده و عملا بدان وفادارند. تردید نیست که دولت و حاکمیت سیاسی، در عصر و زمان حاضر قطع نظر از نوع آن، دخالت در فرهنگ و موضوعات و مسائل فرهنگی را بخشی از حقوق یا وظایف ذاتی و انفکاک ناپذیر خویش می داند. و در تحقق این مهم اقداماتی را به صورت رویه ای و نهادی یا موردی و تشخیصی، مستقیم و غیر مستقیم، همسو با مصالح و انتظارات جمعی یا ناهمسوی با آن، به صورت ایجابی و سلبی شکل می دهد. بدیهی است که مشروعیت این دخالت ها و ضابطه مندی آنها مستلزم تدوین و تصویب قوانین متناسب توسط نهادهای تقنینی با بهره گیری از ظرفیت های فرهنگی، اهداف و آرمان های اجتماعی، ضرورت ها و اقتضائات عصری، فرصت ها و محدودیت های محیطی، توقعات و مطالبات جمعی است. براین اساس، همه سیاست های متخذه دولت ها و نهادها و سازمانهای رسمی و غیر رسمی تابع، در خصوص فرهنگ (فرهنگ غالب) و خرده فرهنگ های متعدد و متکثر در یک جامعه از جمله سبک یا به معنای دقیق تر سبک های زندگی، مبتنی بر محمل ها و مسوغات قانونی و شالوده های هنجاری است. این

تصویر از حاکمیت در نحوه مواجهه با فرهنگ، اگر چه در بدایت امر بیشتر با حال و هوا، منطق حاکم و سیاست های اجرایی دولت ها توتالیتیر و استبدادی سازگار می آید، اما فارغ از نوع حاکمیت و کم و کیف وظایف و اختیارات آنها در این خصوص، منطق عملی دولت ها چیزی جز تصویر فوق نیست. تجربه های عینی نشان می دهد که حتی دولت های لیبرال دمکراسی و لیبرال سرمایه داری نیز که در مقایسه قلمرو محدودتری برای دخالت خود در عرصه های نرم و فرهنگی جامعه ترسیم و تصویب کرده اند، در عمل بیشترین، عمیق ترین، خشن ترین، و تحکم آمیزترین نوع سیاست ممکن را بویژه با بهره گیری از رسانه های جمعی و فناوریهای ارتباطی در خصوص فرهنگ خود و سایر فرهنگ های دریافت کننده و مصرف کننده محصولات فرهنگی آنها، اعمال کرده و می کنند. از این رو، دخالت قانون در سامان یابی سبک های زندگی یا ارتزاق قهری سبک ها از هنجارهای قانونی و شبه قانونی روشن تر از آن است که نیاز به بحث و گفت و گو داشته باشد.

در سطح خرد یعنی سطح کنش های فردی نیز التزام به یک سبک مستلزم پذیرش و تایید جمعی آن است. بدیهی است که یکی و تنها یکی از ابزارها و راهکارهای نمادین برای اعلان موضع رسمی در خصوص رد و قبول یک سبک یا مولفه های تشکیل دهنده آن از سوی جامعه یا نهادهای تقنینی به نمایندگی از طرف جامعه، هنجارهای قانونی است. لازم به ذکر است که سبک زندگی از دید جامعه شناسان الگویی فردی - جمعی است یعنی الگویی حاصل از خلاقیت و گزینش فردی در ارتباط خلاق با ظرفیت های فرهنگی و فرصت ها و محدودیت های محیطی. بدیهی است که وجود محمل های قانونی، بالقوه هدایت گر فرد در مسیرانتخاب یا خلق مولفه های یک سبک است.

۴) سبک زندگی، طبق تعریف، مجموعه ای از فرهنگهای نهادینه شده در یک منطقه است که این مجموعه در هم تنیده و مرتبط به هم است؛ با این وصف چه قدر با ابزار و شاخص قانون می توان به این موضوع مسیر داد؟

همانگونه که در قبل اشاره شد، قانون اگر چه خود بخشی از مولفه های بنیادین و اجزای ساختاری نظام اجتماعی حاکم است و از کلیت فرهنگ غالب و اقتضائات آن تاثیر پذیرفته و قاعدتا به تبع آن و شرایط و ظروف اجتماعی و تغییرات محیطی دستخوش تغییر می شود، اما در صورت وجود سایر زمینه ها و شرایط، به درجاتی می تواند در یک ارتباط متقابل و دیالکتیکی تداوم و استمرار یک فرهنگ یا حوزه های درونی آن همچون سبک های زیستی را در گستره زمان، تامین و تضمین کند. قوانین یا نظام های حقوقی معتبر

در یک جامعه در صورت داشتن برخی ویژگی ها، بالقوه می توانند جریان یابی فرهنگ در گستره عام اجتماع را تسهیل کنند، ارزش های پذیرفته شده را تقویت و تثبیت کنند، انحرافات و اعوجاجات فرهنگی رفتاری را مهار کنند؛ شیوه ها و رسوم جدیدی را بسترسازی و پایه گذاری کنند؛ از نفوذ و رواج عناصر فرهنگی بیگانه جلوگیری کنند؛ حس نوستالوژیک افراد را در همسویی با ارزشهای پذیرفته شده برانگیزانند...

در تصویر سازی معمول، نظام های هنجاری عموماً و از جمله هنجارهای حقوقی که از صراحت، شفافیت، ضمانت اجرا، و آثار کارکردی متوقع بیشتری برخوردارند، در انگیزه زایی، هدایت گری عملی، نظم بخشی رفتاری، انسجام دهی، پیش بینی پذیری و کنترل، نقش محوری و تعیین کننده دارند و اساساً خلاء آنها را با سایر نظام های هنجاری نمی توان جبران و ترمیم کرد. بدیهی است که طبق تصویرسازی فوق، فرایند وضع، جعل و تصویب و ابلاغ هنجار و در کل، هویت یابی هنجار یا قانون تقدم زمانی و منطقی بر عمل و کنش مستند به آن، دارد. این سناریو یعنی تقدم هنجار مصوب و موید بر عمل همواره همیشه نیست. قواعد هنجاری معمولاً و در شرایط عادی پایه پای عمل و ضرورت های رفتاری نمود یافته و رفته رفته از عمل استقلال یافته و شیئیت می یابند. البته، قوانین و احکام شرعی به دلیل تقدم جعل و انشاء بر رفتار، از یان قاعده مستثنی هستند. در هر حال، روند عادی این است که قواعد و هنجارها پس از وقوع عمل جمعی مکرر و کسب تایید اجتماعی تولد یافته و به صورت مستقل از عمل هویت می یابند. عرف و رویه شکل یافته نیز در یک فرایند پیچیده و با اهداف و اغراض خاص به مواد قانونی یا گزاره های هنجاری تبدیل می شوند. از این رو، تقدم هنجار بر عمل، غالباً در خصوص قوانین و مصوبات نوظهوری جریان دارد که ضرورت و مصلحت وجودی آن، از قبل توسط نهادهای تقنینی و نخبه گانی جامعه تشخیص داده شده و مخاطب خود را در مقابل یک مجموعه هنجاری الزام آور یا ترجیحی مواجه می بیند. به بیان دیگر، در کلیت فرهنگ، بویژه در حوزه فرهنگ عمومی و الگوهای زیستی متعارف و معمول اکثریت جامعه، تقدم عمل و رویه متضمن هنجار و قاعده (به صورت انضمامی)، بر فرایند وضع و تصویب قواعد (به صورت انتزاعی) امری مسلم و خدشه ناپذیر است. در هر صورت، الگوهای زیستی و شیوه های عملی تحت عنوان سبک زندگی و مولفه های آن، خواه منبعث و مسبوق به قواعد هنجاری و خواه توأم با آنها، در اصل شکل گیری، اعتبار یابی ارزشی و هنجاری، نقش آفرینی، مقبولیت یابی عمومی، استمرار و میزان التزام عملی به رعایت آن و... نسبت مستقیمی با زمینه ها و زیرساخت های فرهنگی جامعه دارد و همسویی و کسب تاییدات لازم یک سبک و مولفه های آن از نظام های هنجاری حاکم بویژه قوانین و هنجارهای رسمی، ضرورت اجتناب ناپذیر دارد. بدیهی است که اعمال هر نوع تغییر و اصلاح در هر یک از الگوهای زیستی

دارای سابقه و پیشینه در فرهنگ جامعه و حافظه جمعی، مستلزم وضع و ابلاغ قوانین جدید با هدف تاسیس سبک های جدید و ترمیم سبک های پیشین است. مجددا تاکید می کنم که هنجار قانون، هر چند به اقتضای سوال شما در این پاسخ ها محوریت یافته، اما پرواضح است که نقش هنجاری قانون در حوزه سبک و مولفه های آن و نیز سایر عناصر فرهنگ عمومی اگر کمتر از سایر نظامهای هنجاری همچون عادات، آداب، اخلاق، قوانین شرعی، علایق زیباشناختی، نباشد، قطعا بیشتر نیست.

لازم به ذکر است که در جهان امروز و تحت تاثیر فرایند جهانی شدن، که ورود عناصر فرهنگی به حوزه های استحضای یکدیگر غالبا با جهت وزش از مسیرشمال به جنوب یا کشورهای پیشرفته به کشورهای درحال توسعه و توسعه نیافته، رونق و تسهیل یافته، اکثر جوامع شاهد پدیده نسبتا نوظهوری، «تهاجم فرهنگی» یا ورود عناصر ناهمگون و میهمانهای ناخوانده فرهنگی هستند. بی شک، یکی از عرصه های عینی تبلور موضوع تهاجم یا شیخون فرهنگی در جوامع مختلف، جلوه نمایی سبک های وارداتی یا تحمیلی در سطوح مختلف رفتاری مردم این جوامع بویژه قشر جوان و نوجوان است.

این قبیل سبک ها حتی پس از ورود و التزام عملی برخی اقشار به رعایت آنها، همچنان فاقد مجوز عرفی و قانونی اند، اگر چه ممکن است به مرور زمان مقبولیت جمعی یا گروهی یافته یا حتی توسط نهادهای تقنینی به رسمیت شناخته شود یا دست کم، تبلیغ و ترویج آن توسط نهادهای فرهنگی تبلیغی عمومی همچون رسانه های جمعی، بلامانع تلقی شود. البته برخی جامعه شناسان حقوق، صرف پذیرش یک رفتار و التزام عملی به رعایت آن حتی در چارچوب یک گروه خاص را ملاک مشروعیت و مقبولیت آن دست کم در فضای خرده فرهنگی مربوط می دانند، و قاعدتا این پذیرش گروهی، آن را بی نیاز از ضرورت اخذ مجوز هنجاری از نهادهای رسمی یا عرف عام می سازد.

۵) ورود قانون در مورد سبک زندگی که یک مسئله فرهنگی است چه آثار و نتایج مثبتی می تواند داشته باشد؟

قانون یا نظام حقوقی خود به عنوان یکی از مولفه های ساختاری جامعه، عنصری فرهنگی و برگرفته از زیرساخت های فرهنگی جامعه است، و بخشی از مشروعیت و کارآمدی خود را وامدار همین اتصال و ارتباط ارگانیک است و در مقام اجرا نیز از حمایت های کلی فرهنگ غالب در کنار ابزارهای سخت اعمال قدرت بی نیاز نیست. سبک زندگی نیز به عنوان یک نظام یا خرده نظام متشکل از گزاره ها و عناصر دستوری و تجویزی، پدیده ای فرهنگی اجتماعی است که به دلیل جلوه نمایی و تبلور عینی در سپهر عام جامعه و ارتباط و تعامل با سایر عناصر محیطی، دست کم در برخی مولفه ها، مستقیم و غیر مستقیم با

عنصر قانون و نظام حقوقی پیوند خورده و فراتر از عرف، نهادهای تقنینی رسمی را به میدان کشانده است. در هر حال، تردیدی نیست که حدود و بقای یک سبک و اعتبار و مشروعیت آن، به صورت آشکار و پنهان، مسبوق به وجود قواعد هنجاری پذیرفته شده از جمله قانون و تمکین عملی آن توسط همه یا جمعی از اعضای جامعه است. بی شک، جریان یابی مطلوب و ضابطه مند فرایندهای جامعه پذیری، فرهنگ سازی، گفتمان سازی، نهاد سازی، الگودهی، سامان یابی رفتارها و رویدادهای جمعی، نظارت و کنترل اجتماعی و در نهایت ایجاد نظم اجتماعی، تا حد زیاد، متکی و متوقف بر داشتن قوانین خوب و متمدنی، مبتنی بر منطق زیرساختی قویم و ضمانت اجراهای متناسب است.

سبک زندگی به عنوان یک نظام رفتاری به همان اندازه که در حدود و بقا وابسته و نیازمند وجود قواعد هنجاری هدایت گر از جمله قانون است، با همه شقوق بی هنجاری (فقدان هنجار، ضعف هنجار، تاخر هنجار، ناپایداری هنجار، اختلال هنجاری، تعارض هنجاری، قطبی شدن هنجارها) تعارض ذاتی دارد. بدیهی است که در وضعیت بی هنجاری، زمینه و انگیزه لازم برای تشدید عملکردهای خود بنیاد، فردمحور، سلیقه ای، فراهم شده و در صورت شیوع، بی نظمی را در کلیت نظام اجتماعی موجب می شود.

نکته قابل ذکر این که سوال شما، بیشتر به آثار و نتایج مثبت قانون در فرایند سبک سازی، تایید و تقویت سبک های رایج یا بی اعتبار سازی سبک ها و مولفه های ناهمخوان توجه داده است؛ در صورتی که غالباً در بیان نسبت میان فرهنگ و قانون، دخالت قانون به دلیل ماهیت الزام آوری، تکلیف زایی و وابستگی اش به نهاد قدرت در موضوعات و مقولات فرهنگی به دلیل ماهیت نرم و توده ای آن، با خرده گیریهایی مواجه است. غالب جامعه شناسان و مردم شناسان «الزامات فرهنگی» یا الزامات ناشی از پذیرش و درونی شدن فرهنگ در سامانه شخصیتی افراد را بر «الزامات قانونی» یا الزامات ناشی از هنجارهای بیرونی و الزام آور دارای ضمانت اجرای رسمی، در همه ساحت های فرهنگ عمومی از جمله سبک های زیستی، ترجیح داده و واجد کارآیی و اثر بخشی می دانند.

تردیدی نیست که احساس آزادی و استقلال و اشتیاق افراد به رفتار بر پایه «الزامات فرهنگی» همواره بیش از تمایل به رفتار بر پایه «الزامات قانونی» است. قوانین حتی در فرض توجیه پذیری عقلانی، به دلیل الزامی بودن و اعمال قهری نوعی فشار بیرونی، نمی توانند آنگونه که باید، انگیزه و اشتیاق لازم برای عمل همسو را در فرد ایجاد کنند. توسل به قانون در حوزه فرهنگ عمومی و سبک زندگی که فرد انتظار آزادی و اختیار بیشتری برای دخالت دادن سلاقی و ترجیحات شخصی دارد، واکنش اعتراضی بیشتری را به دنبال دارد. فرد بویژه در جایی که برغم تمایل و صرفاً از ترس و اجبار یا حتی فشار افکار عمومی به تبعیت از یک قانون برانگیخته شود، به طور طبیعی، نوعی ناخرسندی و دوگانگی شخصیتی را تجربه می کند. اما در

الزامات فرهنگی، به دلیل میزان بالای اقناع شدگی و نفوذ و رسوخ تدریجی باورها و انگاره های معطوف به یک سبک یا یک رفتار درسامانه شخصیتی فرد، معمولا چنین پیامدهایی انتظار نمی رود یا در مقایسه امکان وقوعی کمتری دارد.

علاوه اینکه رفتار فرهنگی شده، به دلیل جایگاه برجسته در حوزه بینشی و احساسی عموم یا اکثریت مردم، عمدتا توسط خود آنها نظارت و مراقبت می شود. بدیهی است که نظارت مردمی و توده ای در مقایسه با نظارت و مراقبت رسمی توسط مجریان قانون، مقبولیت و مطلوبیت بیشتری دارد و قاعدتا به دلیل این پذیرش راغبانه، میزان التزام به رعایت این رفتارها بیشتر و متقابلا میزان هزینه های ناشی از توسل به ضابطان رسمی قانون کاهش می یابد. نیازی به ذکر است که ایراد مذکور به قانون بریده از زمینه ها و توجیحات فرهنگی، به قوانین متخذ از عرف عام، یا قوانین دارای توجیه عقلانی و نیز قوانین مستفاد و مورد تایید شریعت، متوجه نیست. قوانین الهی به دلیل ملاحظه مصالح و مفاسد نفس الامری، در صورتی که با عطف توجه به ضرورت ها و اقتضائات زمان و مکان، استنباط شده باشند، جاذبه بالایی برای پذیرش توده ای، دست کم در جامعه مومنان- در مقابل، جامعه سکولار- خواهند داشت. سبک زندگی متکی به این قوانین نیز به تبع، نصاب ارزشی لازم را برای پذیرش و تمکین خواهد داشت.

بدیهی است که وضع قانون و متعاقب آن اعمال فشار های فرهنگی و اجتماعی، هر چند شرط لازم برای رفتارسازی است و بالقوه می تواند رفتاری را بر جامعه تحمیل کرده و حتی ممکن است همین رفتار را با چاشنی تبلیغات به مرور به فرهنگ و نظام ارزشی جامعه پیوند دهد؛ اما در شرایط عادی و در غالب موارد، در صورتی که رفتار پیشنهادی توسط قانون، با اقتضائات روان شناختی، فرهنگی و ضرورت های عملی و محیطی، پیوند نخورد، به یک الگوی رفتاری روان و پایدار تبدیل نخواهد شد. بی شک، فرهنگ مرجع نیز تنها در صورتی می تواند چنین قوانینی را در مقام خلق، اخذ و اجرا، زمینه سازی و حمایت کند که خود از برخی ظرفیت های متعالی برخوردار باشد.

بدینی به قانون موجب شده تا برخی اندیشمندان، تمسک به فرهنگ و فرهنگ سازی تدریجی را تنها ترفند جایگزین برای خلاصی از قوانین مصوب ذکر کنند. در این تلقی، نوعی تقابل میان فرهنگ سازی و جعل قانون برقرار شده و چنین به نظر می رسد که گویا سازوکارهای قانونی تنها در شرایطی که جامعه از نصاب فرهنگی لازم برخوردار نیست، ضرورت و موضوعیت دارد. نامطلوب بودن چنین جامعه ای بدین دلیل است که در آن نیاز به سازمان های نظارتی، کنترلی و قضایی برای پیشبرد امور و ترغیب افراد به عمل ضرورت جدی دارد. چنین تقابلی قطعاً مبالغه آمیز است، در عین حال، انکار نمی توان کرد که هیچیک از عوامل تاثیرگذار بر رفتار نمی تواند جای خالی فرهنگ و ارزش های فرهنگی را پر کند.

این نیز مسلم است که بدون قانون و قانونگذاری و صرفاً با تکیه بر فرهنگ و ارجاع به ارزش های عام فرهنگی، نمی توان نیازهای حوزه عمل یعنی قواعد و هنجارهای هدایت گر رفتار و سامان یابی حیات جمعی را تامین کرد. شکل مطلوب و وضعیت ایده آل، فرهنگ گرایی در عین قانون گرایی است. نظم اجتماعی در عین وابستگی حیاتی به فرهنگ و الزامات فرهنگی، به قوانین متناسب و همسو با اقتضانات فرهنگی نیز نیاز مبرم و اجتناب ناپذیر دارد. این نیاز اگر در گذشته به دلیل غلبه عرف و سنت و عادت واره های جمعی، رفع و رجوع می شد، امروزه و در جامعه مدرن به دلیل تضعیف موقعیت هنجاری سنت و رسوم، تضعیف وجدان جمعی (میانگین های مشترک فرهنگی)، غلبه فردگرایی و امکان یابی بیشتر برای سرپیچی از ارزش ها و قواعد پذیرفته شده، وضع قانون به عنوان یک نهاد حقوقی دارای ویژگی های خاص برای تامین منویات جامعه و برقراری نظم و سامان اجتماعی، ضرورت اجتناب ناپذیر دارد. این ضرورت در حوزه سبک های زندگی به دلیل غلبه جنبه های فرد گرایانه و میدان داری بیشتر استحسانات و ترجیحات شخصی، برای حصول انسجام اجتماعی و مهار اراده های تک روانه و ناهمسو، تاکید بیشتری دارد.

۶) با توجه به عجین شدن رسوم ایرانی با اعتقادات دینی چگونه می توان قوانین را در راستای سبک اسلامی - ایرانی پی ریزی نمود؟

در پاسخ به سوال دوم به تفصیل عرض شد که موقعیت اسلام و قوانین آن در کشور ما، یک موقعیت فرانهادی است و از این رو، همه نهادهای اجتماعی، بدون استثنا باید مضمون، جهت گیری، هدف و ووظایف و مأموریت خود را منطبق با قوانین و مقررات شرعی یا مورد تایید و امضای شرع سامان داده و در همسویی کامل با آن عمل کنند یا دست کم با اوامر و نواهی صریح و خط قرمزهای آن، مخالفت نکنند. به این ضرورت در اصل چهارم قانون اساسی نیز تصریح شده است. طبق این اصل: کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر این ها باید براساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است.»

بدیهی است که سبک های زیستی و الگوهای رفتاری مورد اعتنای اقشار مختلف جامعه اسلامی در همه سطوح نیز باید با مرجعیت و هدایت نظام هنجاری و فقه و اخلاق اسلامی تعیین شده و با شاقول این نظام توزین و تعدیل شود. کشف قواعد ثابت و متغیر در این بخش نیز با توسل و تمسک به اجتهاد فقهای زمان شناس و دین پژوهان آگاه به زمان و مکان و اقتضانات آن میسر خواهد بود.

از این رو، از نهادهای تقنینی در جامعه اسلامی همچون مجلس شورای اسلامی، در راستای تامین هدف فوق، اقدامات ذیل انتظار می رود: شناسایی خطوط عام و اصول و بنیادهای اصلی شریعت، اهداف خرد و کلان شارع از تشریح احکام اجتماعی، فلسفه و حکمت احکام الهی، قواعد فقهی، مشهورات فقه شیعی، اقتضائات زمان و مکان، نیازها و ضرورت های جامعه اسلامی، خلاء های قانونی برای تامین نیازهای الگویی جامعه، تبدیل قوانین عرفی یا اسلامی به مواد و تبصره های حقوقی مشخص، صراحت بخشی و تعیین حدود و ثغور و گستره شمول آنها، تصویب قوانین لازم متناسب با مصالح جمعی در مسائل نوپدید، تعیین وظیفه در حوزه های موسوم به منطقه الفراغ، تطبیق قوانین موجود یا قوانین مستفاد از نظام های حقوقی موجود با مقررات و ضوابط شرعی، شناسایی و رفع تعارضات محتمل در میان قوانین موجود، شناسایی زمینه ها و موانع فرهنگی و اجتماعی اجرای قوانین مصوب، نظارت بر فرایندهای اجرای قوانین و...

همانگونه که در قبل هم به دفعات اشاره شد، قانونی کردن و الزامی ساختن برخی مولفه های فرهنگی سبک با هدف تامین مصالح جمعی، منافاتی با خصیصه فرهنگی آنها ندارد. انطباق قوانین مصوب با ضوابط و معیارهای شرعی، علاوه بر افزایش جاذبیت و مقبولیت توده ای آنها برای جامعه مومنان، التزام عملی به رعایت و اجرای دقیق آنها را نیز افزایش خواهد داد.

از دید فیلسوفان حقوق، قانون خوب، به دلیل ابتن بر بنیادهای فطری، توجیه پذیری عقلانی و کارایی عملی، استعداد بالایی برای تقنین و جلب خرسندی عاملان دارد و این خود، پذیرش و تمکین آن بدون نیاز به تحمیل هزینه های زاید را تضمین می کند. قانون خوب با رویکرد فرهنگی و ارزشی، قانونی است که هر چند با واسطه ریشه در مطالبات و اقتضائات فطری داشته باشد، بر یک بنیاد فلسفی و فرهنگی (عقلانیت عملی و سامانه ارزشی) مقبولی مبتنی باشد، در راستای تامین مصالح و منافع جمعی و اقتضائات عصری سامان یافته باشد، حافظ کرامت انسانی و حقوق پایه انسانها باشد، با نیازها و خواسته های موجود آنها تناسب داشته باشد، طراحی و صورت بندی درست و دقیقی داشته باشد، قابلیت اجرا داشته و پشتوانه های اجرای لازم برای آن ملحوظ شده باشد، بسترساز تکامل معنوی و اخلاقی عاملان بوده و در فرایند استكمال معنوی از آنها دستگیری کند، رغبت و اشتیاق به تمکین و در نهایت ایمان به ضرورت خود را در آحاد برانگیزاند. قوانین موضوعه در صورت انطباق با قوانین شرعی، می توانند چنین نصابی از ارزشمندی و اعتبار ذاتی را کسب کرده و پذیرش و تمکین عملی توده های مردمی را موجب شوند. بدیهی است که علاوه بر حقوق دانان و قانونگذاران رسمی، سایر نخبه گان بویژه نخبگان بیرون از دولت و آحاد مردم نیز از طریق رسانه ها و نهادهای مدنی می توانند در کمال بخشی به جامعه و طرح قوانین مترقی و متناسب با نیازها و

ضرورت‌ها مشارکت‌کنند. علاوه بر لزوم احراز ویژگی‌های مطلوب، هر قانون، هر قدر متعالی، برای اجرایی شدن و جریان‌یابی در میدانهای عمل، نیاز به فرهنگ‌سازی و ترویج و تبلیغ متناسب دارد.

۷) با توجه به آنکه انقلاب اسلامی در راستای تولید تمدن نوین اسلامی جهت‌گیری شده و این امر به عنوان یک آرمان مدنظر است، چه فرایندی را برای تولید این تمدن و جایگزینی آن با وضع موجود، با عطف توجه به موضوع سبک زندگی و پیش‌نیازهای قانونی آن، توصیه می‌کنید؟

تردیدی نیست که یکی از بارزترین نمودهای استقرار یک جامعه، فرهنگ و تمدن دینی، عینیت‌یابی و رواج سبک‌های زیستی متناسب در عرصه‌های مختلف حیات جمعی است. بستر سازی مطلوب برای هدایت انسانها در مسیر نیل به سعادت غایی، به عنوان محوری‌ترین رسالت جامعه و حاکمیت دینی، مستلزم برنامه‌ریزی همه‌جانبه و طراحی الگوهای مناسب برای سامان‌دهی به عرصه‌های مختلف حضور و فعالیت اجتماعی است. برای تحقق این منظور، برخی اقدامات ضروری به نظر می‌رسد: شناسایی دقیق وضع موجود جامعه و نیازها و ضرورت‌های آن در حوزه سبک‌های زندگی و الگوهای زیستی متناسب با شرایط زمانی مکانی خاص و اقتضائات دوران؛ طراحی و تدوین سیاست‌ها و راهبردهای کلان برای تامین این مهم با ارجاع به زیرساخت‌های فرهنگی، وضع قوانین متناسب همسو با سیاست‌ها و اهداف فرهنگی اسلام و انقلاب اسلامی و ضرورت‌های جامعه اسلامی، زمینه‌سازی جهت جریان‌یابی قواعد و خرده‌نظام‌های حقوقی مصوب در قلمروهای عینی زندگی اجتماعی از طریق فرهنگ‌سازی و گفت‌وگو، جامعه‌پذیری و شخصیت‌سازی، انگیزه‌زایی با ایجاد مشوقها و منبهاات محیطی برای تمکین و متابعت، رفع موانع فرهنگی اجتماعی، جهت‌دهی به گرایش‌ها و رفتارها، نفوذ تدریجی این قواعد به دنیای ذهنی و روانی کنشگران و دنیای عینی آنها، (بی‌شک، زیستن بر پایه الگوها و سبک‌های عرضه شده و محک زدن آنها در عرصه عینیت و تحقق خارجی، بستر مناسبی برای سنجش عیار و میزان مطلوبیت و تناسب آنها با نیازها و اقتضائات و راهبری توده‌ها در میان عمل به دست می‌دهد که خود می‌تواند به مثابه سرمایه‌ای تجربی، در جهت بازسازی و ارتقای آنها مورد توجه واقع شود. قانون‌گذار با عطف توجه به نحوه کارایی عینی یک سبک در تامین اهداف و انتظارات فرهنگی اجتماعی، در خصوص استمرار موضع‌تاییدی خود یا تجدید نظر در آن تصمیم می‌گیرد؛ نظارت و کنترل، بازخورد‌گیری مستمر، شناخت موانع و کاستی‌ها، جرح و تعدیل قواعد متناسب با ضرورت‌ها در پرتو اجتهاد پویا و سنجش میزان کارایی قواعد تعیین شده در تامین نیازها. بدیهی است که تامین این مهم بر عهده نهادها و سازمانهای فرهنگی جامعه است و قاعدتا قانونگذار

باید از نحوه جریان یابی سبک های توصیه و تجویز شده اطلاع یافته و مشکلات نظری و عملی فرایند اجرا را مستمرا پایش کند. ادامه پاسخ این سوال را با ذکر برخی بنیادهای تقنینی نظام اسلامی در حوزه فرهنگ عمومی و سبک زندگی پی می گیریم.

شورای عالی انقلاب فرهنگی در بیان اهداف و آمال فرهنگی جمهوری اسلامی به اصولی توجه داده که می تواند خط راهنمای مناسبی برای همه سیاستگذاران فرهنگی و نهادهای تقنینی کشور در حوزه های معطوف به سبک های زندگی، واقع شود: (۱) رشد و تعالی فرهنگ اسلامی انسانی و بسط پیام و فرهنگ انقلاب اسلامی در جامعه؛ (۲) استقلال طلبی و زوال مظاهر منحط و مبانی نادرست فرهنگ های بیگانه و پیراسته شدن جامعه از آداب و رسوم منحرف و خرافات؛ (۳) به کمال رسیدن قوای خلاقه و شایسته وجود آدمی در همه شئون و به فعالیت در آمدن استعدادات خداداده و استحصال دفائن عقول و ذخایر وجودی انسان؛ (۴) آراسته شدن به فضایل اخلاقی و صفات خدایی در مسیر وصول به مقام انسان متعالی؛ (۵) تحقق کامل انقلاب فرهنگی در جهت استقرار ارزشهای موردنظر اسلام و انقلاب اسلامی در زندگی جمعی و فردی و نگاهی از آنها و استمرار حرکت فرهنگی برای رسیدن به جامعه مطلوب؛ (۶) درک مقتضیات و تحولات زمان و نقد و تنقیح دستاوردهای فرهنگی جوامع بشری و استفاده از نتایج قابل انطباق با اصول و ارزشهای اسلامی.

همین شورا با بیانی روشن تر در توضیح اهداف و سیاست های کلی فرهنگی برنامه سوم توسعه کشور (مصوب ۷۷/۱۲/۲۵) به برخی از خطوط کلی و اهداف فرهنگی کشور به بیانی مصداقی توجه داده است: اعتلا و تعمیق معرفت و باورهای اسلامی و ارتقا و تحکیم ارزشهای اسلام و انقلاب اسلامی، گسترش زمینه های مناسب برای شناسایی، هدایت و حمایت استعدادها و خلاقیت های انسانی و شکوفایی روح ابداع و نوآوری، گسترش فرهنگ مشارکت عمومی با تاکید بر اصل مسئولیت اجتماعی، تحکیم وحدت و همبستگی ملی ضمن احترام به آداب و رسوم و فرهنگ های محلی، ایجاد زمینه های رشد کمی و کیفی آثار و خدمات فرهنگی، گسترش فرهنگ استفاده بهینه از منابع عمومی و ثروت های ملی بانقویت وجدان کاری و انضباط اقتصادی و ایجاد روحیه قناعت و صرفه جویی، شناساندن فرهنگ و ارزشهای اسلام و ایران و انقلاب اسلامی به جهان و شناخت فرهنگ های سایر ملل و بهره گیری از جنبه های مثبت آنها، حفظ مبانی و ارزشهای دینی و ملی در برنامه ریزی های توسعه کشور، آراستگی سیمای جامعه به مظاهر اسلام و انقلاب، شناخت ویژگی ها و نیازهای جوانان و زمینه سازی جهت رشد آنها، اصلاح بینش عمومی نسبت به نقش زن و خانواده براساس تعالیم اسلامی و توسعه فرهنگ عفاف، هماهنگی میان دستگاههای فرهنگی و زمینه سازی برای رونق اقتصاد و فرهنگ، ساماندهی نظام اطلاع رسانی برای استفاده از

فناوریهای جدید و چاره اندیشی برای مصون ماندن از آثار منفی، و سرانجام مقابله با تهاجم فرهنگی و گسترش فرهنگ امر به معروف و نهی از منکر و تدوین ضوابط و مقررات قانونی و اتخاذ تدابیر حقوقی و قضایی موثر برای مقابله با ترویج فرهنگ بیگانه. (ر.ک: دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی، بیست سال تلاش در مسیر تحقق اهداف انقلاب فرهنگی، ۱۳۸۵: ص ۳۶۸ و ۳۷۸)